مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (٥)

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (٥)

## فاروق ایزدی‌نیا

**مراحل سبعه ترقّی امر مبارک از مجهولیت تا سلطنت جهانی بهائی**

در آثار مبارکه حضرت ولی امرالله به هفت مرحله ترقّی و تقدّم امرالله اشاره شده است. اگرچه آتیۀ درخشان امر مبارک در آثار تصریح شده، ولی این پیشرفت تدریجی است و به اعمال و افعال احبّاء منوط و مشروط است. تأخیری که در اعتلاء امرالله حاصل شده در اثر اعمال احبّاء بوده است. جمال قدم تصریح دارند، "قسم به خدا اگر این معدود قلیل به سجیّۀ الهیّه در بین بریّه حرکت می‌کردند، حال جمیع اهل ارض طائف امرالله و مقبل حرم‌الله بودند." (حدیقۀ عرفان، ص75)

در بیان دیگر در اواخر لوح طبّ می‌فرمایند، "اگر احبّاء عامل بودند به آنچه مأمورند حال اکثر مَن عَلَی الأرض به ردای ایمان مزیّن بودند. طوبی از برای نفسی که نفسی را به شریعۀ باقیه کشانَد و به حیاة ابدیّه دلالت نماید. هذا من اعظم الأعمال عند ربّک العزیز المتعال." (مجموعه الواح طبع مصر، ص226)

در بیان دیگر نازل، "قسم به اسم اعظم اگر نفوسی که خود را به این امر نسبت می‌دهند بما أمَرَهُمُ الله عامل بودند حال جمیع ارض را قطعه‌ای از فردوس اعلی مشاهده می‌نمودند." (امر و خلق، ج3، ص458)

بنابراین، اقدامات احبّاء تعیین کننده است که اهل عالم با چه شتابی به امر الهی توجّه و اقبال نمایند. این بیان حضرت ولی امرالله بسیار گویا و راهگشا است:

"عالم انسانی با تحّمل مصائب و ابتلائات با کمال سرعت به سوی سر نوشت خود پيش مي‌رود. اگر ما سهل انگاری کنيم و به وظيفه خود عمل ننمائيم شکّی نيست از ديگران خواسته خواهد شد به فريادهای متّضرعانه اين دنيای مصيبت‌زده کمک و توجّه نمايند. نه به اکثريت نفرات و نه با ارئه اصول و مبادی جديد و گرانقدر و نه از طريق يک جهاد تبليغی هر قدر عالمگير و جامع‌الاطراف و نه حتّی با تمّسک شديد و ظهور شوق و ذوق و شّدت ايمان نمی‌توانيم اميدوار باشيم که قادر خواهيم بود ادّعای فخيمِ ظهور اعظم بهائی را در نظر مردمانی چنين شکّاک و متعصّب در عصری چنين مظلم به ثبوت برسانيم. فقط و فقط يک موضوع مي‌تواند بلاترديد و به تنهائی مظفريّت بي چون و چرای اين امر مقّدس را تأمين کند و آن اينست که ببينيم حيات عادی و وضع و صفات و سجايای خصوصی ما تا چه درجه لمعان اصول جاودانی شريعت حضرت بهاءاللّه را در جلوه‌های گونا گون آن منعکس ميسازد."(نمونه حيات بهائي، ص ٤)

حال با توجّه به نقش خودمان در ترقّی و انتشار امرالله و هدایت خلق‌الله، به مراحل هفتگانه توجّه نماییم: بیان مبارک حضرت ولی امرالله در توقیع نوروز 110 بدیع آمده است:

"ای ياران جان‌نثار به يقين مبين بدانيد که در نتيجهٴ وقايع خطيرهٴ جسيمه که در پيش است و انتصارات باهره که آثار اوليّه‌اش در جامعهٴ بهائی حال نمايان گشته و در اثر تائيدات لا ريبيّه الهيّه و انقلابات جهان که متتابعاً متزايداً از پس پرده قضا ظاهر و پديدار مي‌گردد، امر عزيز الهی در عهود آتيه عصر تکوين که عصر ثانی دور بهائی است و در عصر ذهبی که عصر ثالث و اخير نخستين دور کور مقدّس است مراحل باقيه را در کافّه ممالک و ديار، که به انوار ساطعه‌اش در اين قرن پر انوار منوّر گشته، طی نمايد و وعود الهيّه که در خزائن صحف قيمّه مخزون است کُلّ تحقق يابد. دورهٴ **مجهوليّت** که اوليّن مرحله در نشو و نمای جامعه اهل بهاست و مرحلهٴ ثانيه **مظلوميّت و مقهوريّت** که در وقت حاضر در کشور ايران امر مُبارک جمال ابهی آن را طی مي‌نمايد هر دو منقضی گردد و دورهٴ ثالث که مرحله **انفصال** شريعت اللّه از اديان منسوخه عتيقه است چهره بگشايد و اين انفصال بنفسه مقدّمه ارتفاع علم **استقلال** دين اللّه و اقرار و اعتراف به حقوق مسلوبهٴ اهل بهاء و مساوات پيروان امر جمال ابهی با تابعان اديان معتبره در انظار رؤسای جهان و اين استقلال مُمهّد سبيل از برای **رسميّت** آئين الهی و ظهور نصرتی عظيم شبيه و نظير فتح و فيروزی که در قرن رابع از ميلادِ حضرت رُوح در عهد قسطنطين کبير نصيب امّت مسيحيّه گشت و اين رسميّت به مرور ايّام مبدّل و منجر به **تأسيس سلطنت الهيّه** و ظهور سلطه زمنيه شارع اين امر عظيم گردد و اين سلطنت الهيّه مآلاً به **تأسيس و استقرار سلطنت جهانی** و جلوهٴ سِيْطَرَه محيطهٴ ظاهری و روحانی مؤسس آئين بهائی و تشکيل محکمه کُبري و اعلان صلح عُمومی که مرحله سابع و اخير است منتهی گردد. اين است که مي‌فرمايد «اين ظلم‌های وارده عظيمه تدارک عدل اعظم الهی مي‌نمايد.» و اين عدل اعظم يگانه اساس صلح اعظم؛ و صلح اعظم کافل و ضامن استقرار وحدت اصليّه ملل و امم؛ و اين وحدت اصليّه کاشف سلطنت اسم اعظم در سراسر عالم خواهد بود. و اين مرحله اخيره بنفسه مقدمه ظهور و جلوه مدنيّت حقيقيّه الهيّه و بلوغ عالم به رتبهٴ کمال که اعلی‌المراتب است و تبديل ارض به قطعه‌ای از فردوس اعظم «اذا تری جنة الابهی» فسبحان ربّنا البهيّ الأبهی و سبحان ربّنا العليّ الاعلي." (توقيعات مباركه ( خطاب به احبّاي شرق )، ص٥٠٠-٥٠٣ / توقیعات مبارکه 109-114، ص110 به بعد)

گاه ممکن است یکی از این مراحل بدون رعایت ترتیب رخ دهد. مثلاً انفصال امر مبارک در مصر اعلام شد. حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "ولولۀ عظمی بر اثر تشیید ارکان نظم اسنی در مدینۀ قاهره، مرکز عالم عربی و اسلامی، نقاب از وجه حقایق و نوامیس و احکام و شعائر شرع مبین بیفکند و حکم محکمۀ شرعیّه و فتوای مفتی دیار مصریّه به تأیید قاضی‌القضاة و شیخ جامع ازهر و تصدیق وزارت عدلیه در اعلان و اثبات اصالت و استقلال شریعت بهائیّه و انفصالش از شریعت محمّدیه ... صادر گشت." (توقیعات مبارکه 102-109، ص153)

متن اعلامیه دانشگاه الأزهر چنین است: "إنَّ البهائیة دینٌ جدید قائمٌ بذاتِه. لَهُ عقایدٌ و اصولٌ و احکامٌ خاصّة بِهِ تغایر و تناقض عقائد و اصول واحکام الدّین الإسلامی تناقضاً تامّاً. فلایُقالُ للبهائی مسلم و لا العکس. کما لایُقالُ البوذیّ أو برهمی أو مسیحی مثلاً مسلم و لا العکس للتناقض فی ما ذُکِرَ." (اقداح الفلاح، ج2، ص157)

**لحن عراقی و حجازی**

در آثار مبارکه به کرّات به اصطلاح "لحن حجازی" و "لحن عراقی" اشاره شده است. جمال قدم می‌فرمایند، "ای مادر، نوشتۀ ترا به زبان پارسی می‌نویسم تا شیرین‌زبانی طیر الهی را از لسان عراقی بشنوی و آوازهای خوش حجازی را فراموش کنی و اقرار کنی که بلبل معنوی به جمیع لسان در باغ‌های روحانی بر شاخسارهای قدسی در ذکر و بیان است تا از این آوازهای ظاهر آوازهای باطن بشنوی." (لئالی‌الحکمة، ج2، ص299 / حدیقۀ عرفان، ص136)

با نگاهی به بیانات مبارکه مشخّص می‌شود که مقصود از "لحن حجازی" لسان عربی و "لحن عراقی" زبان فارسی است. جمال مبارک در لوحی می‌فرمایند، "بیانات عربی که به بدایع نغمات حجازی از سماء سلطنت صمدانی نازل شده زیاده از حدّ احصاء و احاطۀ اولی‌الألباب است؛ و امّا نظر به اختلاف السُن و ادراک، بعضی ملتفت مقصودالله نشده‌اند و از مطلوب محجوب و از مراد بی‌مراد مانده‌اند. لهذا در این لوح مختصری از جواهر نصایح الهیّه و حقایق مواعظ ربّانیّه به نغمۀ ملیح عراقی و پارسی ذکر می‌شود تا مرادالله چون شمس مُشرق و صبح صادق بر همۀ عالمیان واضح و لائح و ظاهر و مبرهن و هویدا شود." (حدیقۀ عرفان، ص72)

در مقام مقایسه لوح مبارک جواهرالاسرار به لحن حجازی و کتاب ایقان به لحن عراقی عزّ نزول یافته‌اند. چه که جمال قدم می‌فرمایند، "بعضی از عبارات انبیاء به بدایع نغمات حجازی در الواح مسطورۀ قبل... مذکور گشت و حال هم به تغنّیات خوش عراقی نظر به خواهش آن جناب در این اوراق مجدّداً ذکر می‌نماییم." (ایقان، ص12)

در عبارت "بدایع نغمات حجازی" دو تشبیه به کار رفته است: اوّل "نغمات". احتمالاً اشاره به موسیقی حجازی دارد و آن، بنا به مندرجات فرهنگ معین، عبارت از دوازدهمین دور از ادوار ملایم موسیقی قدیم است، و بنا به مندرجات فرهنگ سخن، حجاز از بخش‌های موسیقی قدیم ایرانی است و گفته‌اند دایرۀ حجازی دایرۀ شصت و چهارم است. سعدی گوید:

نمی‌داند که آهنگ حجازی \*\*\* فرو مانَد ز بانگ طبل غازی

بنابراین، تشبیه کلام الهی به نغمات موسیقی جهت اهتزاز روح انسانی و تقرّب او به عالم حقیقی خود است. چه که جمال مبارک دربارۀ موسیقی می‌فرمایند، "انّا جعلناه مرقاةً لعروج الأرواح الی الافق الأعلی." (اقدس، بند 51)

در این مقام این بیان مرکز میثاق شاهد مثال است که می‌فرماید، "ای شهناز، به آوازی جانفزا آیات و کلمات الهیّه را در مجامع و محافل به آهنگی بدیع بنواز تا قلوب مستمعین از قیود غموم و هموم آزاد گردد و دل و جان به هیجان آید و تبتّل و تضرّع به ملکوت ابهی کند." (پیام آسمانی، ج2، ص356)

در بیان دیگر آهنگ حجاز را با نغمۀ الهی مقایسه فرموده، اوّلی را تحت‌الشّعاع ثانی قرار می‌دهند، "ای باربَد الهی، هرچند سَلَف در فنّ موسیقی مهارتی نمودند و الحانی بدیع بسرودند ... در صحرای فراق به آهنگ حجاز ولوله در عراق انداختند، ولی نغمۀ الهی را تأثیری دیگر و آهنگ آسمانی را جذب و ولهی دیگر. در این عصر طیور انس در حدائق قدس باید آواز شهنازی بلند کنند که مرغان چمن را به وجد و پرواز آرند." (امر و خلق، ج3، ص364)

بدین لحاظ، مرکز میثاق میرزا عبدالله‌خان معلّم موسیقی را تشویق می‌فرمایند که، "موسیقی ناسوتی را تطبیق بر ترتیل لاهوتی کن. آن وقت ملاحظه فرمایی چقدر تأثیر دارد و چه روح و حیات رحمانی بخشد." (همان)

اصطلاح دوم عبارت مزبور "حجازی" است که (در فرهنگ سخن) به معنای فصیح نیز آمده است و از آن "حجازی سخن" را ساخته‌اند. سخن حجازی سخن فصیح است. لغت عربی نیز در آثار مبارکه به لغت فُصحیٰ ملقّب گشته است. جالب آن که حضرت عبدالبهاء جمع شدن فصاحت با لحن بدیع را مؤثّر در نفوس و ارواح می‌دانند: "فصاحت کلام و بلاغت معنی و حلاوتِ عبارت چون با الحان بدیع جمع شود، بسیار تأثیر نماید. علی‌الخصوص که ترتیب آیات توحید باشد و تمجید خداوند مجید. منتهای جهد و کوشش را مُجریٰ دار تا این که اشعاری در نهایت ملاحت و حلاوت تنظیم نمایی و به آهنگ ملکوت ترتیب کنی تا مانند بانگ سروش در عقل و هوش شنوندگان تأثیر نماید." (پیام آسمانی، ج2، ص286)

عبارت دیگر "تغنّیات خوش عراقی" است. در اینجا نیز تشبیه کلام الهی به تغنّیّات اشاره به همان حالت موسیقایی بیان حق است که سبب عروج ارواح می‌گردد. واژۀ "عراقی" در موسیقی ایرانی (بنا به مندرجات فرهنگ سخن) گوشه‌ای در دستگاه ماهور، دستگاه راست پنجگاه، دستگاه نوا، و آواز افشاری از ملحقّات دستگاه شور است. امّا از الحان قدیم ایرانی نیز بوده است.

امّا این که در مقابل "حجازی" به معنای عربی، "عراقی" به معنای فارسی می‌آید، محتملاً منبعث از سبک ویژۀ ادبیات فارسی است. در فرهنگ سخن آمده که عراقی "ویژگی سبک شعری شاعران فارسی‌زبان در قرن ششم تا اواخر قرن هشتم هجری" است. از لحاظ پیشینۀ تاریخی باید دانست که نام این سبک ابداً ربطی به کشور عراق ندارد و مربوط به ناحیۀ اراک یا عراق عجم است. عراق عجم نام تاریخی ناحیه‌ای در مرکز ایران است که از غرب به کوه‌های زاگرس، از شرق به کویر، و از شمال به کوه‌های البرز منتهی می‌شود. کرمانشاه، همدان، اصفهان، ری، قزوین و کاشان، قم، تفرش از شهرهای عمدۀ این ناحیه بوده‌اند و سبک عراقی در شعر فارسی منسوب به این ناحیه است. بر اساس کتاب اسناد نام خلیج فارس میراثی کهن و جاودان در مبحث نام‌های سرزمین ایران آمده است که در دوره‌های تاریخی پیش از اسلام ایران مرکزی را ایراکستان می‌گفتند برخی نیز این منطقه را اراک نام‌گذاری کرده‌اند و آن را کوچک شدۀ واژۀ ایران می‌دانستند به معنی ایران کوچک. جغرافی‌دانان و مسالک و ممالک‌نویسان مسلمان این کلمه را معرّب نموده و بر اساس قواعد معرّب‌سازی "ک" را به "ق" تبدیل و آن را اراق و عراق ثبت کردند و دشت‌های منطقۀ غرب زاگرس را که منطبق با سرزمین صاف (فلات) عراق (به غیر از کردستان) را عراق عرب نام نهادند که منطبق با منطقه بابِلیونِ دورۀ باستان است. (ویکی‌پدیا، ذیل "عراق عجم")

در باب گوشۀ "عراق ماهور" در موسیقی ایرانی نوشته‌اند، "عراق در دستگاه‌های ماهور، نوا، راست‌پنجگاه و آواز افشاری با ملودی یکسانی اجرا می‌شود و تفاوتشان در فرودها کاملاً به چشم می‌خورد، علاوه بر این که عراق ماهور ریتم نسبتاً تندی دارد." (سایت "سلاطین آواز ایرانی: موسیقی سنّتی ایران")

استفاده از عباراتی از قبیل "لحن حجازی" و "نغمات عراقی" گویای توجّه طلعات مقدّسه به موسیقی در این دور بدیع است. حضرت عبدالبهآء در لوحی به این نکته اشارتی دارند و اسامی موسیقیدانان قدیم ایران را به نحوی ذکر می‌فرمایند که گویای آشنایی طلعت میثاق به این اسامی و حبّ هیکل مبارک به ایران و فرهنگ ایرانی است. بخشی از آن در بالا نقل شد و حال بقیه آن نقل می‌شود: "در این عصر، طیور انس در حدائق قدس باید آواز و شهنازی بلند کنند که مرغان چمن را به وجد و پرواز آرند و در این جشن الهی و بزم ربّانی چنان عود و رودی به سرود آرند و چنگ و چغانه بنوازند که شرق و غرب را سرور و شادمانی دهند و حبور و کامرانی بخشند. حال، تو آهنگ آن چنگ را بلند کن و سرود آن عود بزن که باربَد را جان به کالبُد دهی و رودکی را آسودگی بخشی، فاریاب را بی‌تاب کنی و ابن سینا را به سینای الهی دلالت نمایی. و علیک التّحیّة و الثّنآء ع‌ع" (مکاتیب عبدالبهاء، ج5، ص205-206)

لوح زیبای حضرت عبدالبهاء گویای توجّه طلعت اطهر به موسیقی بوده است:

"ای اديب دبستان الهی دست و پری بگشا و آستينی بيفشان توجّهی بنما و بال و پری باز کن پروازی آغاز نما و نغمه و آوازی از حنجر روحانی برآر و لحن حجازی و عراقی بخوان بلبل گويای اين گلزار شو و هَزار هِزارآواز اين لاله‎زار. شمع روشن انجمن عالم شو و جوهر جامع حقيقت آدم رخی منوّر کن ذيلی مطهّر بنما مشامی معطّر کن و عقلی مصوّر ببين. پرده مستوری برانداز و چون گل رسوای کوچه و بازار شو و اگر نقابی جوئی چون نور ديده در نقاب زجاجی و پرده شفاف صافی درآ مست و مخمور شو محو و مشهور گرد واله شيدا شو سينه سينا جو آفت منجمدان باش و فارِس ميدان گرد نجم بازغ شو و نور لامع گرد کاری کن که در ملکوت ابهی و افق اعلی با رخی روشن و جانی چون گلشن مشهور گردی و نشر نفحات قدس نمائی و حشر مجامع انس کنی و چون از مقرّ فنا به مکمن بقا توجّه نمائی با سپاه و جنود و طبل کوس و اَعلام منشور و اَلوِيَه مشهور آهنگ ملکوت ابهی کنی." (منتخباتي از مكاتيب حضرت عبدالبهٰآء، جلد دوم، ص ١٨١-١٨٢)

**عوالم پنجگانۀ الهی از منظر آئین بهائی**

حضرت بهاءاللّه شارع دیانت مقدّس بهائی در لوح کلّ الطعام که به اعزاز و افتخار حاجی میرزا کمال الدّین نراقی به زبان عربی قبل از هجرت به سلیمانیۀ نازل فرموده‌اند در تفسیر آیۀ قرآن: "کلّ الطعام کان حِلاً لبنی اسرائیل الّا ما حَرّم اسرائیل علی نفسه" توضیح مبسوطی بر این آیه در این لوح می‌دهند که این آیه قرآنی در عوالم روحانی الهی دارای معانی لاتحصی است و اکثر این معانی از حیطۀ درک انسان خارج است. جمال مبارک در این لوح به عوالم پنجگانۀ هاهوت، لاهوت، جبروت، ملکوت و ناسوت اشاره دارند و در بارۀ هر یک از این عوالم توضیحات بدیعی می‌فرمایند.

۱- عالم هاهوت را «جنّة الاحدیّه» تعبیر فرموده آن را متعلّق به رتبۀ الوهیّت و غیب منیع لایدرک می‌دانند. جناب دکتر رأفتی توضیح داده‌اند، "مرتبۀ احدیّت که آن را عالم هاهوت، غیب‌الغیوب، کنز مصون و غیب مکنون نیز گفته‌اند." (ملکوت وجود، ص135)

۲- عالم لاهوت را عالم ارتباط حقّ با مظاهر امرش یعنی پیامبران می‌دانند که در این مقام مظاهر ظهور در بحر لقای الهی مستغرقند و در فنای محض و نیستی بَحتِ بات سیر می‌نمایند. دکتر رأفتی توضیح می‌دهند، "مرتبۀ واحدیت که مقام اسماء و صفات حق است و آن را لاهوت، مقام أو أدنی، برزخ کبری و فیض اقدس نیز گفته‌اند." (ملکوت وجود، ص135)

۳- عالم جبروت را عالم نفوس مقدّسه‌ای که مظهر صفات حقّ می‌باشند معرّفی می‌فرمایند که همان عالم امر و یا عالم پیامبران الهی است. دکتر رأفتی توضیح می‌دهند، "مرتبۀ جبروت که عالم عقول است و آن را عالم قلم، قضاء، دُرّۀ بیضاء، رکن ابیض، عرش و انوار قاهره نیز نامیده‌اند." (ملکوت وجود، ص135)

۴- عالم ملکوت عالم تغنیّات است که در این لوح تحت عنوان «جنة العدل» از آن یاد می‌فرمایند. این عالم که حدّ فاصل عالم جبروت، یا عالم امر، و عالم خلق می باشد عالمی است که انسان بعد از صعود یا رحلت یا ارتحال به آن عالم راجع می‌شود. دکتر رأفتی به دو ملکوت اشاره دارند: "مرتبۀ ملکوت اعلی که عالم نفوس کلّیّه است و آن را لوح و انوار اسفهبدیّه و دُرّۀ صفراء و رکن اصفر نیز خوانده‌اند. مرتبۀ ملکوت سُفلیٰ یا عالم نفوس جزئیه است که آن را الواح محو و اثبات، عالم قَدَر و دُرّۀ خضراء و عالم مثال و رکن اخضر هم گفته‌اند." (ملکوت وجود، ص135)

۵- عالم ناسوت یا عالم انسانی یعنی دنیای فانی که جمال مبارک این عالم را «جنة الفضل» تعبیر نموده‌اند و اهمیّت استفاده از این دنیا در پیشرفت اهداف روحانی را تأکید می نمایند. دکتر رأفتی مرقوم داشته‌اند، "مرتبۀ ناسوت یا عالم مُلک است که آن را عالم طبیعت و عالم شهادت و دُرّۀ حمراء و رکن احمر نیز گفته‌اند." (ملکوت وجود، ص135)

مطلب فوق از صفحات 67 الی 69 جلد اوّل کتاب نفحات ظهور اثر جناب ادیب طاهرزاده برداشت شد.

امّا، در این مقام برای آن که بهتر عالم حق را بشناسیم و پی به عظمت دور جمال مبارک ببریم، به لوحی از طلعت میثاق خطاب به خانم ایزابلا بریتینگهام توجّه نماییم که می‌فرمایند:

"در خصوص هفت روز بیانی مرقوم نموده بودید. این یک معنی از معانی کتاب مقدّس است و امّا معنی ثانی این است که ایّام عبارت از مراتب است. مرتبۀ اولی عالم جماد است، مرتبۀ ثانیه عالم نبات است، مرتبۀ ثالثه عالم حیوان است، مرتبۀ رابعه عالم نفس ناطقۀ انسان است؛ مرتبۀ خامسه عالم عقل است؛ مرتبۀ سادسه عالم روح است که عالم ملکوت است؛ مرتبۀ سابعه احدیت و ربوبیت و الوهیت است. این مراتب منتهی در هفت می‌شود. مراتب ستّه عالم خلق است و عالم ایجاد است. مرتبۀ سابعه عالم حقّ است و تقدیس از شئون خلق. پس این دورۀ مبارک در رتبۀ سابعه واقع؛ دورۀ عظیم است و حشر جدید و قیامت کبری و جنّت ابهی و مغرس شجرۀ حیات. این است که من حیث الحقیقه نهایت و پایانی ندارد." (ملکوت وجود، ص136)

**اصطلاحات زمان، دهر، ازل، سرمد، قدیم**

در آثار مبارکه اصطلاحات دربارۀ زمان به کار می‌رود که بعضاً مشابه هم هستند و گاه معانی متفاوتی دارند. مثلاً در این فقره از کلمات مکنونه دقّت فرمایید: "وجّه بوجهی و أعرض عن غیری. لأنّ سلطانی باقٍ لایزولُ ابداً و مُلکی دائمٌ لایحول ابداً و إن تطلُب سِوائی لن‌تجدَ لو تَفحَصُ فی الوجود سرمداً ازلا." (مجموعه الواح طبع مصر، ص21)

مثلاً "سرمدی" به معنای ابدی به کار رفته است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "ملاحظه نمایید که ذلّت حضرت شهید فرید علی بن الحسین علیه السّلام چه عزّت ابدیّه بود و عزّت یزید و ولیدِ مَرید چگونه ذلّت و حقارت در جهان سرمدی حتّی در این دار فانی." (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج2، ص212)

جمال مبارک می‌فرمایند، "اگرچه عوالم الهی نامتناهی است ولکن بعضی چهار رتبه ذکر نموده‌اند: عالم زمان و آن آن است که از برای او اوّل و آخر باشد و عالم دهر یعنی اوّل داشته باشد و آخرش پدید نباشد و عالم سرمد که اوّلی ملاحظه نشود و آخرش مفهوم شود و عالم ازل که نه اوّلی مشاهده شود و نه آخری." (آثار قلم اعلی، ج2، طبع کانادا، ص286)

حضرت عبدالبهاء در مقامی سه عالم ابد و سرمد و دهر را یکی دانند. می‌فرمایند، "حدود الزّمان لیس لها حکمٌ فی عالم الرّحمن و مقامات الالوهیة و الرّبوبیه المقدّسة عن الوقت و الأوان. جمیع الأزمنة فیها زمنٌ واحد و الأوقات وقتٌ واحد و فیها یتعانَقُ الماضی و الحال و الاستقبال. لأنّهُ عالم ابد سرمد دهر لیس له اوّل و لا آخر." (مکاتیب عبدالبهاء، ج1، ص58)

جناب سلیمانی در تعریف این واژه‌ها می‌نویسند، "ازل آن است که به حسب زمان اوّلی نداشته باشد و ابد آن است که به حسب زمان آخری نداشته باشد... سرمد... که به حسب زمان نه اوّلی دارد و نه آخری." (رشحات حکمت، جزء سوم، ص125)

واژۀ قدیم به معنای آغاز خارج از تصوّر است و این نه تنها در مورد حق بلکه در مورد خلق نیز مصداق دارد. امّا قدیم در مقابل حدوث نیز قرار می‌گیرد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، " بعضی از حکما و فلاسفه بر آنند که قدیم بر دو قسم است: قدیم ذاتی و قدیم زمانی. حدوث هم بر دو قسم است: حدوث ذاتی و حدوث زمانی. قدیم ذاتی وجودی که مسبوق به علّت نه. حدوث ذاتی وجود مسبوق به علّت. قدیم زمانی لااوّل است. حدوث زمانی اوّل و آخِر دارد. زیرا هر شیئی از اشیاء وجودش منوط به چهار علّت است. علّت فاعلی، و علّت مادّی، و علّت صوری، و علّت غایی. مثلاً این تخت صانعی دارد و آن نجّار است؛ مادّه‌ای دارد که چوب است و صورتی دارد که تخت است و علّت غایی آن جلوس بر آن است. پس این تخت حادث ذاتی است. زیرا مسبوق به علّت است و وجودش مشروط به علّت... پس این عالم کَون نسبت به صانع حادث حقیقی است." (مفاوضات، ص195)

جمال قدم می‌فرمایند، "بدان که لم‌یزل خلق بوده و خواهد بود. لا لِأوّلِهِ بدایةٌ و لا لِآخِرِهِ نهایةٌ. از اوّل لااوّل خلق بوده و الی آخِر لاآخِر خلق خواهد بود. اسم الخالق بنفسه یطلُبُ المخلوق و کذلک اسمُ الرّبّ یقتضی المربوب." (اقتدارات، ص72)

**موجودات در سایر سیّارات**

همواره ذهن کنجکاو بشر طالب پی بردن به این مطلب است که آیا ما در عالم خلقت تنها هستیم یا در سایر کرات و سیارات در دیگر منظومه‌ها یا کهکشان‌ها موجوداتی هوشمند همانند نوع بشر ساکن کرۀ زمین وجود دارند. شکّی نیست که این همه کرات بیهوده آفریده نشده و لابدّ از سویی تأثیراتی بر عالم وجود دارند. امّا آیا شرایط زندگی در آنها وجود دارد که بتواند در آنها سکونت گزید؟ این سؤال از دیرباز ذهن بشر را به خود مشغول کرده و تلاش‌های بسیاری در این زمینه به عمل آمده لکن جز حدس و گمان نتیجه‌ای نداشته است. تخمین دانشمندان این است که حدّاقل در یک سیّاره از هزار سیّاره شرایط مشابه زمین برای سکونت وجود دارد. اگر تعداد خورشیدهای مشابه خورشید ما فقط در کهکشان راه شیری، که کهکشانی متوسّط به حساب می‌آید، بین صد تا چهارصد میلیارد باشد و میانگین آن را دویست و پنجاه میلیارد ستاره در نظر بگیریم، طبق تخمین دانشمندان باید گرد دویست و پنجاه میلیون ستارۀ خورشید‌مانند، سیّاره‌ای مانند زمین، یعنی مسکونی، در حال چرخش باشد.

در آثار مبارکه به وجود موجودات در سایر سیّارات اشاره شده است. حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "حکماء که عمر دنیا را به چندین هزار سال تعبیر نموده‌اند در این مدّت سیّارات را احصاء ننموده‌اند. چه مقدار اختلاف در اقوال قبل و بعد ظاهر و مشهود و لکلّ ثوابتٍ سیّاراتٌ و لکلّ سیّارةٍ خلقٌ عجز عن احصائه المُحصون." (مائده آسمانی، ج8، ص191)

حضرت ولی امرالله در رابطه با بیان حضرت بهاءالله می‌فرمایند، " در ارتباط با فقرۀ مذکور در صفحۀ 163 کتاب «‌Gleanings[[1]](#footnote-1)» خلقی را که حضرت بهآءالله می‌فرمایند در کلیّۀ سیّارات یافت می‌شود نمی‌توان لزوماً مشابه یا متفاوت با افراد بشری دانست که روی کرۀ زمین وجود دارند. حضرت بهآءالله مصرّحاً بیان نمی‌فرمایند که این قبیل مخلوقات مثل ما یا بی‌شباهت به ما هستند. ایشان صرفاً به این واقعیّت اشاره دارند که در کلیّۀ سیّارات مخلوقاتی وجود دارند به عهدۀ علم است که در آتیۀ ایّام ماهیّت این مخلوقات را کشف کند." (ترجمه ـ مکتوب 9 فوریه 1937 از طرف حضرت ولی امرالله به یکی از احبّاء )

أمّا ما سألت عن الاقمار بقولک هل للاقمار التابعة للشّموس المرکزية الطائفة حولها بقوّة الانجذاب مواليد کمواليد أرضيّة. اعلم انّ فی صريح القرآن انّ اللّه بيّن بياناً شافياً کافياً تلتذّ منه الآذان و قال "انّ فی خلق السّموات و الأرض و ما بثّ فيهما من دابة" فصرح بانّ فی السّماء و الأرض کليهما موجودات متحرّکة بالارادة و لا شکّ و لا شبهةٌ انّ کلّ موجود متحرّک بالارادة امّا يکون من ذوی الحياة الحيوانيّة أم من ذوی الحقائق الانسانيّة. (مکاتیب عبدالبهآء، ج1، ص119)

مضمون به فارسی: و این که از قمرها سؤال کردی و می‌‌گویی که آیا برای اقمار تابع خورشیدها که به قوۀ جاذبه دور آن می چرخند موجوداتی مانند موجودات زمینی وجود دارد. بدان که صریح قرآن است که خداوند بیان شافی کافی فرموده که گوشها را خشنود می‌سازد و می‌گوید "در خلق آسمان زمین و آنچه که منتشر است در آن از «دابّة»" پس تصریح می‌کند که در آسمان و ارض هر دو موجوداتی هستند که به ارادۀ خود حرکت می‌کنند و هیچ شکّ و شبهه‌ای نیست که هر موجودی که به ارادۀ خود حرکت کند یا دارای حیات حیوانی است یا دارای حقیقت انسانی.

و در بیان دیگر آمده است:

امّا اين کرات نامتناهيه جميع از عالم عناصرند و کائناتش اسير ترکيب و تحليل و جهان ملکوت منزّه از ترکيب و تحليل ولی واضح است که هر ظرفيرا مظروفی و هر مکانی را مکينی هر گلستانی را گلی و هر بوستانی را سرو و بلبلی البتّه اين مکوّنات عظيمه خالی و فارغ نيست و عبث و بيهوده آفرينش نيافته حتّی صريح قران است ولی مفسّرين بی وجدان با وجود صريح عبارت بحقيقت پی نبردند چنانچه ميفرمايد و مِن آياته خلق السّموات و الارض و ما بثّ فيهما من دابّة ميفرمايد از آيات باهرات الهيّه اين آسمان و زمين است و کائنات حيّ متحرّکی که در اين آسمان و زمين خلق شده‌اند ملاحظه نمائيد که صريح مي‌فرمايد که در آسمان کائناتی ذی روح هست. دابّه در لغت ذی روح متحرّک بالاراده است. (مکاتیب عبدالبهآء، ج4، ص146-147)

در بیاناتی منسوب به حضرت عبدالبهاء که متن فارسی آن در دست نیست، چنین ذکر شده است: "زمین دارای سکنۀ مخصوص به خود است، آب و هوا نیز حاوی تعداد زیادی موجودات زنده هستند و جمیع عناصر نیز دارای روح طبیعت خود هستند؛ در این صورت چگونه امکان دارد تصوّر شود که این اجرام عظیم نجومی مسکونی نیستند؟ فی‌الحقیقه، آنها نیز دارای مردمانی هستند، امّا باید بدانیم که سکنۀ آنها منطبق با عناصری هستند که در عالم مربوط به آنها است. این موجودات حیّ دارای آن حالات آگاهی که افراد ساکن کرۀ ارض دارند، نیستند. قوّۀ انطباق و محیط است که اجسام آنها و حالات آگاهی آنها را شکل می‌دهد، درست همانطور که اجسام و اذهان ما متناسب به سیّارۀ ما است. مثلاً، ما دارای پرندگانی هستیم که در هوا زندگی می‌کنند، موجوداتی که روی زمین هستند و موجوداتی که در دریا زندگی می‌کنند. اجزاء متشکّلۀ خورشید با آنچه که در روی زمین است متفاوت است. زیرا عناصری که نور و حیات می‌بخشند از خورشید ساطع می‌شود. دقیقاً همان عناصر ممکن است در دو جرم از اجرام وجود داشته باشد، امّا مقادیر آن متفاوت است. فی‌المثل، در آب، آتش و هوا وجود دارد، امّا مقدار اختصاص یافته به آن قلیل است. کشف شده است که مقدار زیادی رادیوم در خورشید وجود دارد؛ همان عنصر در زمین هم یافت می‌شود، امّا مقدار آن به مراتب کمتر است. موجوداتی که در اجرام نورانی دوردست سکونت دارند متناسب با عناصری هستند که در اجزاء متشکّلۀ عوالم مربوط به آنها وجود دارد." (ترجمه – *Divine Philosophy*، ص114-115)

حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "بنا به بیان حضرت عبدالبهاء عوالم دیگری جز این عالم وجود دارد که موجوداتی که قادر به عرفان الهی هستند در آن سکونت دارند." (ترجمه - The Light of Divine Guidance، ج2، ص79)

**کلمه جامعه**

در آثار مبارکه به "کلمۀ جامعه" بسیار اشارت رفته است. در لوح احمد فارسی در خصوص تطهیر گوش اشارتی لطیف دارند که، "گوش مظهر جود من است؛ او را به اَعراض مشتهیّۀ نفسیّه از اصغاء کلمۀ جامعه باز مدار." (مجموعه الواح، طبع مصر، ص317)

واقعاً مقصود از "کلمۀ جامعه" چیست که جمال مبارک تأکید می‌فرمایند گوش را نباید از شنیدن آن باز داشت. یعنی در واقع گوش باطن را باید آمادۀ شنیدن و درک آن نمود و آن را پذیرفت. در این کلام کوتاه سعی می‌شود با توجّه به آثار مبارکه پی ببریم که مقصود از این کلام مبارک چیست.

کلمۀ جامعه به معنای کلامی است که جامع جمیع معانی باشد، یعنی، اگر به ظاهر کوتاه و مختصر بنماید، جمیع معانی را در خود داشته باشد و آن را عرضه کند. معنای دیگر کلمۀ جامعه، جمع کننده و مانع از تفرقه و تشتّت است.

در بیانات مبارکه که ذیلاً به آن استناد خواهد شد، هر دو معنی فوق حاصل می‌شود.

اوّل، کلمۀ جامعه در هر ظهور: بدایت هر ظهور مانند بدایت خلقت است و هر آنچه که به بدایت خلقت تعلّق گیرد به آن ظهور نیز تعلّق گیرد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که کلمۀ جامعه در بدایت هر ظهوری واقع گردد:

"هُو الأبهی ای مشتعل به نار موقدۀ ربّانيّه، در فجر ابداع کلمۀ جامعه اختراع در هيکل انسانی تحقّق يافت و چون اين حقيقت نورانيّه بشئون و مراتب و تشخّصات و تعيّناتش در حيّز شهود ظاهر و اطوار و اسرارش باهر گشت آن کلمۀ جامعه شرح و تفسير شد و عالم ايجاد به حقائق انوجاد و احکام و تجلّيات حقيقت کليّه و هويّت جامعه متجلّی شد؛ حال عالم حبّه است عنقريب از اين حبّه شجر عظيم برويد و از اين ذرّه فروع و دوحه و اوراق مخضره و شکوفه و ثمره پديدار گردد آنوقت آيه مبارکۀ «و تری الأرض هامدة و اذا انزلنا عليها المآء اهتزّت و ربّت و انبتت من کلّ زوج بهيج» رخ گشايد. مبدء کَون، عالمِ ذرّ آن کور است. پس جميع شئون ظاهر شود و البهآء عليک ع‌ع" (مکاتیب عبدالبهاء، ج8، ص140)

دوم، تأثیر کلمۀ جامعه در افراد: فردی از جمال مبارک راجع به حدیث "علم بیست و هفت حرف است" که جمیع انبیاء فقط دو حرف آن را آوردند و با ظهور قائم بقیۀ حروف نیز ظاهر خواهند شد، سؤال کرد. جمال مبارک در جواب او فرمودند که مقصود از بقیۀ حروف "کلمۀ مبارکۀ جامعه" است و اگر فردی آن را بیابد البتّه از کلّیه کلمات عالم مستغنی خواهد شد. عین بیان مبارک از صفحۀ 267 کتاب اشراقات نقل می‌شود:

"اين که سؤال از روايت قبل نمودند العلم سبعة و عشرون حرفاً فجميع ما جآئت به الرّسل حرفان و لم يعرف النّاس حتّی اليوم غير الحرفين فاذا قام قآئمنا اخرج الخمسة و العشرين حرفاً انتهی مقصود از باقی حروف ذکر مقام کلمۀ مبارکۀ جامعه بوده هر نفسی آن کلمه را يافت از کلمات عالم خود را بی‌نياز مشاهده نمايد و هر نفسی از کوثر مکنون در آن آشاميد عطش و ظمأ نفس و هوی او را اخذ ننمايد اوست آن کلمه که جميع علوم و فنون در او مستور. اوست مفتاح مدينۀ استقامت و صراط امّت. اوست قاصم شوکت اصنام و اوهام. هر نفسی به او فائز شد، او فائز است به آنچه که اليوم سزاوار است و آن کلمۀ عليا از عالم مشيّت به عالم اراده تجلّی فرمود و از اراده به عالم لاهوت و از لاهوت به جبروت و از جبروت به ملکوت و تجلّی آن به صورت کلمۀ جامعه در لوح جناب حيدر قبل علی[[2]](#footnote-2) و حسين عليهما بهآئی و عنايتی نازل و ظاهر: هُوَ در قميص اَنَا ظاهر و مکنون به اَنَا المشهود ناطق. اين است آن کلمه که صدر مُغلّين از آن شکافت و بنيان علوم و فنون معرضين و معتدين متزعزع گشت. اصل حديث مذکور از رسول اللّه روح ما سواه فداه بوده يکی از حروفات فرقان ذکر کرده هر نفسی فی‌الحقيقه به اين کلمۀ مبارکه فائز گردد خود را اعلی‌الخلق مشاهده نمايد و در اين امر اعظم ثابت و راسخ شود شبهات علما و اشارات مطالع اوهام را معدوم صرف و مفقود بحت شمرد طوبی للفآئزين و طوبی للعارفين."

سوم، با قلب پاک توان به اوج افلاک رسید: نحوۀ رسیدن به اعلی مدارج روحانی را حضرت بهاءالله در یک کلام بیان می‌فرمایند و آن را کلمۀ جامعه می‌دانند؛ یعنی تمامی معنی و مفهوم و مقصود در همین عبارت مندرج است و آن شرط رسیدن به مُلک باقی ابدی است که جز در داشتن قلب پاک و روشن نیست. این است که جمال قدم در صحیفۀ شطّیه می‌فرمایند:

"یک حرف بر تو القا می‌نمایم محض رحمت و شفقت که از جواهر کتب و سواذج صحف اخذ شده تا از سحاب احدیت ماء صمدیت بر حقیقت تو و حقایق عباد جاری و نازل شود تا به حیات ابدی و زندگانی سرمدی فائز گردی و آن این است، «فاملکوا قلباً جیّداً حسناً منیراً لتملکوا مُلکاً باقیاً دائماً ابداً قدیما.» این است کنزی که متعلّق به شما است و اگر زنده و قایم شود، هرگز نمی‌میرد و فانی نمی‌شود و هذا نورٌ لایُطفی و کنزٌ لایَفنی و قمصٌ لایبلی و ظهور لایخفی. بِهِ یَضلُّ کثیراً و یهتدی آخرون. حمد کن خدا را که محلّ القای این کلمۀ جامعه و رنّۀ لاهوتیه و این غنّۀ جبروتیه شدی و محکم‌تر از این کلمه چیزی نیافتم والّا القا می‌نمودم و نصیحتی اعظم‌تر از این کلمۀ مذکوره نه. فاحفظوها إن تریدونَ أن تجدون إلی ذی‌العرش سبیلا" (مائدۀ آسمانی، ج4، ص148- مضمون عبارت عربی اوّل: پس مالک شوید دل پاک خوب روشن تا صاحب شوید سرزمینی باقی، دائمی، ابدی و ازلی / عبارت دوم: این نوری است که خاموش نشود و گنجی است که نابود نشود و پیراهنی است که پوسیده نشود و ظهوری از که پنهان نمانَد. به آن بسیاری گمراه و بقیه هدایت شوند./ عبارت آخر: پس آن را حفظ کنید اگر مایلید که به سوی صاحب عرش راهی بیابید).

چهارم، قوّۀ میثاق: ابداً نباید شکّ و شبهه داشت که رافع سوء تفاهمات و اختلافات فقط قوّۀ میثاق الهیّه است. در واقع قوّۀ میثاق قوّۀ جمع کننده است، قوّۀ جامعه است، مانع از تفرّق است. بدین لحاظ است که حضرت عبدالبهاء در مورد اختلافات و سوء تفاهماتی که در بین احبّای پیتسبورگ پیش آمده بود فرمودند، "سوء تفاهم ممکن نيست به هيچ قوّه‌ای زائل شود مگر به قوّۀ ميثاق . قوّهء ميثاق کلمهء جامعه است و حلّال مشکلات زيرا به نصّ صريح به ‌اثر قلم اعلی مي‌فرمايد هر سوء تفاهمی که حاصل شود مراجعت به مرکز عهد کنيد او حلّال مشکلات است لهذا هيچ قوّه‌ای سوء تفاهم را ميان احبّا زائل نمي‌نمايد مگر عهد و ميثاق الهی" (منتخباتی از مکاتیب، ج4، ص161).

پنجم، اقتدار الهی: خداوند یفعل مایشاء و یحکم مایرید است؛ مختار مطلق است؛ به هر کاری قادر و در اجرای آن صاحب اختیار است. اگر بخواهد به کسی حتّی مقام الوهیت اعطاء نماید مختار است. اعتقاد به این مطلب ایمان آوردن به کلمۀ جامعه است. این است که حضرت بهاءالله در جواب کسی که ایراد وارد کرده که چگونه ممکن است خداوند کسی را به اسماء حُسنی ذکر نماید و سپس از مقام خود معزول فرماید، می‌فرمایند، "اوّلاً این که قائل این قول حقّ جلّ ذکره را یفعل مایشاء ندانسته و قدرت محیطۀ الهیّه را انکار نموده و چنین نفسی ابعد عباد بوده و خواهد بود. به نصّ نقطۀ بیان ... قلّ اللّهمّ إنّک أنت الهان الإلهین لتؤتین الالوهیّة مَن تشاء و لَتنزعنّ الالوهیّة عمّن تشاء إلی آخر ما نزّل. حال می‌گوئیم در این کلمۀ جامعه که از ساذج فطرت سلطان احدیّه جاری شده چه می‌گویی؟ اگر حق جلّ و عزّ را ثابت دانسته‌ای، سلطان مقتدری که قادر است به این که الوهیت و ربوبیت را که اعظم مقامات بوده عطا فرماید به هر نفسی که اراده فرماید و همچنین اخذ نماید از هر نفسی که بخواهد، البتّه قادر است بر آن که خلعت وصف را از نفسی انتزاع فرماید" (مائدۀ آسمانی، ج7، ص4-63).

ششم، طلعت موعود: نفس طلعت موعود، یعنی مظهر ظهور الهی، نیز کلمۀ جامعه است. حضرت بهاءالله در توضیح بیتی از ابیات قصیدۀ عزّ ورقائیه می‌فرمایند، "معنی نقطه لایعدّ و لایحصی است و لایحدّ و لایفنی است. زیرا طلعت موعود و کلمۀ جامعه و هیکل الهیّه به این اسم عالی و رسم متعالی عرش اعظم را که محلّ نزول و جلوس کینونت غیبیّه است موسوم فرمودند و این مخصوص است به همان هیکل و کفی بنفسه شهیدا" (آثار قلم اعلی، طبع کانادا، ج2، ص329).

در کلامی دیگر، حضرت عبدالبهاء به ظهور کلمۀ جامعه از سدرۀ انسانی (حضرت بهاءالله) اشاره دارند که سبب احیاء نفوس میّته گردید: "هذه الکلمة الجامعة... المشرقة فی سيناء الظهور طور النور فاران الرّحمن المتکلّمة فی سدرة الانسان انّی أنا اللّه الظاهر الباهر المتجلّی علی آفاق الامکان بحجّة و برهان و قدرة و قوّة أحاطت ملکوت الاکوان خضعت الاعناق لآياتی و خشعت الاصوات لسلطانی و شاخصت الابصار من أنواری و ملئت الآفاق من أسراری و قامت الاموات بنفحاتی و استيقظت الرقود من نسماتی و حارت العقول فی تجلّياتی و اهتزّت النفوس من فوحاتی و قرّت العيون بکشف جمالی و تنورّت القلوب بظهور آثاری و انشرحت الصدور فی جنّة لقائی و فردوس عطائی" (مِن مکاتیب عبدالبهآء، ص43 / مکاتیب عبدالبهاء، ج1، ص54 – مضمون: ... اشراق کرده در سینای ظهور، طور نور، فاران رحمن، متکلّم در سدرۀ انسان به این کلام که من خداوند ظاهر باهر متجلّی بر آفاق عالم ناسوت به حجّت و برهان و قدرت و قوّتی هستم که عوالم را احاطه کرده و جمیع در مقابل آیات من خاضع شده و کلّیه صداها در مقابل سلطنت من خاموشی پذیرفته و دیدگان از انوارم خیره مانده و آفاق از اسرارم پر شده و اموات به نفحاتم قیام کرده و از نسیم‌هایم از خواب بیدار شده و عقول از تجلّیاتم متحیّر مانده و نفوس از نسیم‌های خوشبوی من به اهتزاز آمده و دیدگان به برملا شدن جمالم روشن گردیده و قلوب به ظهور آثارم نورانی گشته و صدور در بهشت دیدارم و فردوس عطایم گشاده گشته است).

هفتم، کلام الهی: کلام الهی کلمۀ جامعه است؛ در برگیرندۀ کلّ معانی و مفاهیم است؛ باید در عالم امکان نفوذ نماید تا تحوّل کلّی ایجاد نماید. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "ای منجذب به نفحات‌الله از جهان بیزار شو و از آنچه در اوست در کنار. شمع آفاق شو و استفاضۀ از کوکب اشراق نما و آفاق را روشن کن تا کلمۀ جامعه در قلب امکان نفوذ نماید و نفحات قدس آن صفحات را معطّر نماید" (بشارةالنّور، ص245).

بر این کلمۀ جامعه باید جمیع متّحد و متّفق شود از هر گونه تفرقه بپرهیزند. جمال قدم می‌فرماید، "ای طائران هوای رحمن و طائفان کعبۀ عرفان بشنوید ندای این مظلوم را که در منتهای شدّت و بلا شما را فراموش ننموده و در کلّ احیان احبّای رحمن را امر می‌نماید به آنچه خیر است از برای ایشان عمّن خلق فی السّموات و الارضین. اعظم از کلّ امور استقامت و اتّفاق بر کلمۀ جامعۀ الهیّه است... انشاءالله باید کلّ متمسّک به حبل محکم استقامت شوند و متشبّث به ذیل اتّحاد و اتّفاق گردند؛ باید به شأنی بر امر مستقیم باشند که نفحات آن مضطربین و متزلزلین را مستقیم نماید" (اقتدارات، ص231).

هشتم، انوار صبح ازلی: نور ازلی که از ذات باری نشأت می‌گیرد و در وجود آدمی نیز به ودیعه گذاشته شده است، فی نفسه کلمۀ جامعه است. باید قلب را از آنچه که آلوده‌اش می‌سازد زدود تا آن نور در آن متجلّی گردد. جمال مبارک می‌فرمایند، "انشاءالله به انوار صبح ازلی و ظهور فجر سرمدی مهتدی شده تا قلب از نفوس مظلمۀ فانیه مقدّس شود و جمیع علوم و اسرار آن را در او مکتوب بینی؛ چه که اوست کتاب جامعه و کلمۀ تامّه و مرآت حاکیه. کلّ شیءٍ احصیناه کتاباً إن أنتم تعلمون" (دریای دانش، ص154).

هر انسانی که این نور در قلبش بتابد، خودش به کلمۀ جامعه تبدیل شود و در لوح محفوظ مثبوت شود. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "تو که در ظلّ کتاب مبین و قرآن عظیم و لوح مسطور و رقّ منشور واقع شدی، جهدی نما و سعی بلیغ فرما که کلمۀ جامعۀ تامّه گردی و در لوح محفوظ مثبوت شوی و در معنای حقیقت استعمال گردی تا بحر معانی موج زند و موج مفاهیم کلّیه اوج گیرد و مضمون «و أنت الکتاب المبین الّذی بأحرُفِهِ یظهرُ المضمَر» تحقّق یابد" (مکاتیب عبدالبها، ج5، ص35).

نهم، قهّاریت کلمۀ جامعه: کلمۀ جامعه را به هر معنی که تلقّی کنیم، باید معتقد باشیم که دارای قوّۀ نافذه و قاهره است و ابداً کسی نتواند مانع از نفوذ قطعی آن شود و مخالفت با آن هر چه بیشتر باشد، قوّۀ نافذه‌اش افزون‌تر خواهد بود. حضرت ولی امرالله در توقیع نوروز 88 می‌فرمایند، "قوای جهان مقاومت فیض مدرار نتواند و آشوب و غوغای جهانیان تابش انوار را مانع و حائل نگردد. بلکه هر قدر آئین مقدّس بر شهرت و اتّساع بیفزاید و صیحۀ پیروانش بلندتر گردد و ابهّت و سطوتش عظیم‌تر و فریاد و فغان اعدایش مرتفع‌تر و زفیر افتتانش شدیدتر شود و هر قدر طوفان انقلاب و غلیان غِلّ و بغضا در قلوب مشرکین تزاید جوید و صولت هجوم احزاب و قبائل بر جُند الهی شدّت نماید، اشعۀ تأیید بر اشراق بیفزاید و بدایع قدرت قدیمه و لطائف حکمت الهیّه و ظهورات غلبه و قهّاریت کلمۀ نافذۀ جامعه بر مدّعیان مکشوف‌تر و واضح‌تر گردد" (توقیعات خطاب به احبّای شرق، ص10-9).

**مقصود از صراط**

نکتۀ بسیار ظریفی است که در کتب سالفه مطرح شده و شاخ و برگ‌های عجیب و غریب بر آن افزوده‌اند. در آثار جمال مبارک و حضرت ربّ اعلی نیز به صراط اشاراتی شده ولی مفاهیم خاصّ خود را دارد.

حضرت اعلی می‌فرمایند، "كلّ بايد در درجه يقين و بصيرت به حدّى باشند كه اگر صد هزار نفس از براى طواف بيت جمع شده باشند و از بلاد خود بيرون آمده از براى يومي كه در آن يوم اذن طواف داده شده و همان روز شجره حقيقت ظاهر شود و بفرمايد «لاتطوفوا»، اگر كل فى‌الحين عمل كنند درك طواف نموده و الّا باطل مي‌گردد كلّ اعمال آنها زيرا كه اين طواف كه الآن از براى او جمع شده و مي‌كنند به امر او بوده در قبل و دليل بر اين كتاب آن از قبل و كتاب آن از بعد كه غير اللّه نتوان مثل اون نازل نمود و اگر حين ظهورِ نهى، يك نفر بصير باشد نظر به مبدأ امر مي‌كند و يقين مي‌كند و او طائف بوده از براى خدا خالصاً له و كل همجى مي‌گردند رعاع و اين همان صراطى است كه از براى يك نفر اوسع از سماء و ارض مي‌گردد واز براى آن كه يقين نمي‌كند احدّ از سيف و ادقّ از شعر مي‌گردد اين است كه در مبدأ هر ظهورى اهل بصيرت آن اقلّ از كبريت احمر مي‌افتد

زيرا كه به تبعيّت يكديگر و ظهور عزّ در اوامر الهى عمل مي‌كنند. اگرچه واقعاً به امر حقّ بوده و از براى او؛ ولى چون از روى بصيرت نيست در نزد ظهور صاحب امر محتجب مي‌مانند از امر بدع او." (بيان فارسی، واحد 8، باب 1)

حال، چه کنیم که این صراط وسعت یابد که امکان لغزش کاهش یابد؟ حضرت اعلی هدایت می‌فرمایند، "نزد هر ظهوری اگر نظر کنی به مبدأ امر، صراط اوسع می‌گردد از هر شئ اوسَعیۭ که در امکان است و اگر محتجب گردی ادقّ می‌گردد از هر شعری که تواند علم تو به او احاطه نمود." (بیان فارسی، واحد 8، باب 2)

ممکن است کسی خود را موحّد بداند و در کمال زهد و ورع باشد، ولی نداند که جمیع اعمالش از حیّز قبول ساقط شده و از روی صراط لغزیده است. این است که حضرت اعلی می‌فرمایند، "در کلّ حال مراقب بوده که شب و روز از برای خدا ساجد نباشيد و حايل شويد نفسی را که کلّ اعمال هبط گردد و ملتفت نشويد." (بیان فارسی، واحد 7، باب 18)

و بالاخره به بیان جمال مبارک توجّه داشته باشیم که می‌فرمایند، "إنّی قد کُنتُ علی یَمین الصّراط علی الحقّ موقوفاً و أشهَدُ الّذین هُم یَمُرّون علیه و مِنهم مَن یَمُرُّ عنه کالبرق السّائر مِنَ الغمام و منهم مَن یَمُرُّ بصدره و منهم برِجلَیه و منهم مَن وقفَ تلقائه و کذلک أشهدناهم و کُنّا علی ذلک شهیدا." (لئالی‌الحکمة، ج1، ص32-33 / مضمون: من در سمت راست صراط ایستاده‌ام و مشاهده می‌کنم کسانی را که از روی آن رد می‌شوند. کسانی هستند که مانند صاعقه که از ابر ساطع می‌شود عبور می‌کنند؛ بعضی به سینه می‌خزند و می‌روند و بعضی راه می‌روند و بعضی توقّف می‌کنند در مقابل آن و مردّد هستند. اینچنین آنها را مشاهده کرده‌ایم.)

در مقام دیگر می‌فرمایند، "ید تربیت الهی کل را به کمال رَوح و ریحان تربیت فرمود تا به حدّ بلوغ رسیدند و بعد عنایت فرمود و راه نمود؛ حجّت و دلیل ظاهر و سبیل مشهود ولکن سارقین و خائنین ناس را از صراط‌الله منع نمودند. لذا بعضی ممنوع و برخی به اصبع قدرت الهی حجبات را خرق نمودند و سبحات را شقّ. از ماسِوَی‌الله گذشتند و به افق اعلی توجّه نمودند. ایشانند نفوسی که به مثابۀ برق از صراط گذشتند. خلیج اوهام ایشان را از بحر معانی محروم نساخت. طوبی لهم و لهم حُسنُ المبدء و المآب." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 18، ص177)

1. منتخباتی از آثار حضرت بهآءالله، طبع اوّل، صفحۀ 109 / طبع ثانی صفحۀ 65 / مقصود این بیان مبارک است: « لکلّ ثوابت سیّارات و لکلّ سیّاره خلقٌ عجز من احصائه المحصون » ( مائدۀ آسمانی، جلد 8 ، صفحۀ 191 ) ـ م [↑](#footnote-ref-1)
2. شاید مقصود از لوح جناب حیدر قبل علی، لوحی باشد که در صفحۀ 164 مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده درج است. در این لوح مبارک می‌فرمایند، "

   **... جمیع علما به این کلمه ناطق بودند و مکرّر در زمان طفولیت نفس حق اصغاء نموده؛ می‌گفتند آیا آن کلمۀ قائم چه کلمه‌ای است که نقبا از آن فرار اختیار می‌نمایند. بگو آن کلمه حال ظاهر و شما قبل از استماع فرار نموده‌اید و ملتفت نیستید و آن کلمۀ مبارکۀ مکنونۀ مخزونۀ مصونه این است: «هو در قمیص أنا ظاهر و مکنون بأنَا المشهود ناطق.» این است آن کلمه‌ای که فرائص مشرکین از آن مرتعد شده**

   " (منتخباتی از مکاتیب، ج6، ص65). [↑](#footnote-ref-2)